



این مورد استثنایی و مخصوص پسر یا دختر ایشان است. برعکس بدانند که این موضوعی است بسیار عمومی و پیش یافتاده. بخصوص در حدود سن ۴ سالگی و سپس به هنگام خروج از مرحله کودکی انتظار آن را داشته باشند و بدانند که در مرحله اخیر کودک ناسازگارتر می شود. مخالف خوانی می کند، از جمع خانواده خود را کنار می کشد تا به معاشرانی تازه بپیوندد. این جدا شدن او را حمل بر بی مهریش نکنند.

وقتی که یک کودک دبستانی در حضور همشاگردیش، ناز و نوازش و محبت مادر خود را نادیده می گیرد و به آن با بی اعتنائی پاسخ می دهد، مادر نباید تصور کند که فرزندش او را کمتر از همیشه دوست دارد. عکس العمل کودک تنها به این سبب است که بطور مبهم احساس می کند که این رفتار مادر او را نزد همشاگردانش کوچک

می کند و با او مثل یک کودک شیرخواره رفتار کرده اند. باید بپذیریم که نیاز آنها همواره به ما کمتر می شود و سرانجام ما را ترک می کنند و به نوبه خود به دنبال سرنوشت خود می روند. حتی باید آنها را کم کم آماده کنیم که کاملا از ما چشم بپوشند.

اهمیت یادگیری

تشکیل عادات‌های تازه و تبدیل و تغییر رفتار نیز از راه یادگیری امکان دارد. از این رو میتوان گفت: میزان پیشرفت و کامیابی هر فرد در زندگی، به چگونگی و اندازه استعداد یادگیری او بستگی دارد.

هرگاه تمدن فعلی بشر را از لحاظ عامل‌های ایجادکننده و نگاهدارنده‌اش بررسی کنیم می‌بینیم که استعداد یادگیری نقش بزرگی در آن دارد و تقریباً "کلید تمدن بشمار می‌رود. زیرا اگر انسان، این توانایی را نداشت که از راه‌های گوناگون، از گذشتگان و افراد هم‌زمان خود یاد بگیرد و بکاربندد هرگز به چنین پیشرفتهای علمی و هنری موفق نمی‌شد و چون قابلیت یادگیری انسان بیشتر از حیوانات دیگر است به همین جهت تمدن او نیز برترین و عالی‌ترین تمدن‌ها می‌باشد.

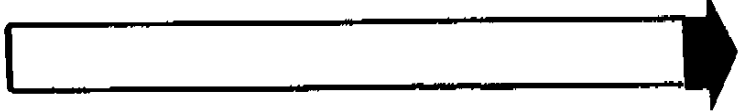
اهمیت یادگیری را بطور کلی می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱- در تجارب روانشناسی رشد، ثابت شده است که موجود زنده از آغاز پیدایش، همواره در دگرگونی و تکامل است و هیچگاه ساکت و ثابت نمی‌ماند و عمل یادگیری اساس این رشد و تکامل می‌باشد.

از این رومی‌توان گفت که یادگیری از عوامل بسیار مؤثر و ضروری در رشد و تکامل، در دوران زندگی است به ویژه رشد عقلی و عاطفی و اجتماعی که بیش از سایر انواع رشد

لطفاً " ورق بزنید

زندگی هر موجود زنده - به ویژه انسان به عمل یادگیری بستگی دارد زیرا برای هر لحظه‌ای از زندگی رفتار خاصی لازم است که بدون آن، پیشرفت ممکن نخواهد بود و انسان این رفتار را یا باید یاد بگیرد و یا رفتاری پیشین خود را تغییر دهد. مثلاً "کودک در نخستین روزهای ورود به آموزشگاه، از یک طرف نیازمند است مهارت‌های تازهای از قبیل خواندن و نوشتن یاد بگیرد و عادات‌های تازهای در خود ایجاد بکند و از طرف دیگر، رفتارها و عادات‌های نامتناسب با محیط نوین را تغییر داده بصورت مطلوب در بیاورد زیرا در غیر این صورت، سازش با محیط آموزشگاه، و آغاز و ادامه تحصیل برایش دشوار و گاهی غیرممکن خواهد بود. همچنین شخص بزرگسال برای ادامه زندگی ناچار است کاری داشته باشد و برای موفقیت در این کار باید در رفتارهای خود تجدید نظر کند تا آنچه را که ندارد بوجود آورد و آن رفتاری که نامطلوب است تغییر دهد. این



به یادگیری نیازمندند .

۲- هر موجود زنده بنا به سائقه فطریش به حفظ و ادامه زندگی خود می کوشد ، یکی از بهترین وسایل برای رسیدن به این هدف ، همان عمل یادگیری است ، زیرا هر فرد از محیط می آموزد که چگونه زندگی کند و به چه طریق زندگی خود را ادامه دهد . به سخن دیگر ، همین توانایی یادگیری است که به فرد امکان میدهد که بیشتر رفتارهایش را رشد و تکامل داده یا تبدیل کند . حتی اختلافهای فیزیولوژیک رفتار انسان گاهی از گرایشها احساسات و سایر رفتارهای آموخته متاثر می شوند .

۳- استعداد و عمل یادگیری است که گذشته را به حال و آینده ، مربوط می کند . بدین معنا که فرزندان از پدران و مادرانشان می آموزند و آموختههای خود را بفرزندانشان انتقال می دهند و این خود ، موجب حفظ و بقای تمدنها میشود .

۴- بدون عمل یادگیری ، جامعه بشری تمدن خود را از دست می دهد . بر فرض ، اگر انسانی باشد که رشد و تکامل یافته ، بزرگ شود بدون اینکه چیزی از دیگران بیاموزد و جز رفتارهای فطری خود نشناسد پست تر از حیوانات اهلی خواهد بود که رفتارهایی را از صاحبان و اطرافیانسان یاد گرفته اند . از این رو توانائی یادگیری پایه تمدن جدید پنداشتم -

اندو هر شخص برای اینکه به حفظ و ادامه تمدن جامعه اش بکوشد ناچار است انجام دادن وظایفی را به عهده بگیرد و این نیز به توانایی یادگیری نیازمند است .

همسازگاری هر فرد با محیط خارج به میزان یادگیری او بستگی دارد . هر کس که استعداد یادگیری بیشتری داشته باشد و بتواند آن را بکار اندازد بهتر خواهد توانست با محیط خود سازگار باشد یعنی به وسایلی که برای حصول هدفی لازم هستند دست یابد .

زیرا چنانکه بالاتر اشاره شد زندگی و یادگیری دو عمل متداخلند و میان آنها جدایی وجود ندارد .

۵- یادگیری نه تنها پایه زندگی فردی است بلکه اساس زندگی اجتماعی نیز می باشد . زیرا تنها بوسیله همین توانایی است که افراد یک جامعه ، آداب و رسوم اجتماعی را درمی یابند و به رعایت آنها می کوشند .

استعداد یادگیری است که میان فرد و جامعه "تبادل عاطفی" و "تفاهم" برقرار می کند و شخص یاد می گیرد که چگونه از عواطف خود تعبیر نماید و یا به چه طریق به عواطف دیگران پی ببرد .

۶- بالاتر از همه آنچه گفته شد اساس آموزش و پرورش به وجود استعداد یادگیری بستگی دارد . بوسیله همین توانایی است که کودک می آموزد چگونه غذا بخورد ، راه برود ، لباس بپوشد ، بازی بکند ، حرف بزند امیال و احتیاجات خود را اشباع کند ، عواطف

وافکارش را تعبیر نماید و... در واقع وقتی کودک چشم به دنیا می‌گشاید امکانی جز توانایی یادگیری چیزی برای زندگی ندارد زیرا بدین وسیله است که او می‌تواند از اعضای بدن و نیروهای طبیعی آن استفاده بکند.

همچنین تربیت - که در واقع آماده ساختن کودک برای سازش با محیط است کاملاً" به عمل یادگیری بستگی دارد زیرا بدین وسیله است که کودک میتواند رفتارهایش را طوری تعدیل کند و تغییر دهد که به سازش با محیط خود قادر باشد.

از طرف دیگر امر تدریس یا آموزش بطور کلی براساس تحریک و راهنمایی یادگیری کودکان مبتنی است.

به سخن دیگر، تدریس - در واقع - هنر راهنمایی یادگیری تجارب است و وظیفه آموزشی عمده معلم، این است که یادگیری کودکان را برانگیزد و با راهنماییهای درست خود آن را پیش ببرد زیرا جایی که یادگیری نباشد آموزش و تدریس وجود ندارد.

روشهای گوناگون آموزش از قبیل: پرسش بکار بردن وسایل سمعی و بصری، استفاده از وسایل تدریس، و سایر فعالیت های آموزشی معلم، همگی به میزان و چگونگی یادگیری بستگی دارد که در دانش آموزان تحریک شده است.

به عبارت دیگر، وقتی استعداد یادگیری

دانش آموزان، تحریک و بیدار گردد همچون تشنگان به سوی آب خواهند شتافت و از هیچگونه فعالیت برای اشباع و رفع تشنگی خود دریغ نخواهند کرد در صورتی که اگر معلم بخواهد یاد بدهد به این می‌ماند که کسی تشنه نباشد و او را به آب خوردن مجبور کنند و معلم همواره باید بکوشد که با دادن رشوه های گوناگون از قبیل: جایزه، نمره، آفرین گفتن و... کودکان را به درس خواندن وادار سازد. از این رو میزان تجارب کودکان در آموزشگاه، به میزان توجه معلم به امر یادگیری بستگی دارد.

غلیفه و مسئولیت معلم است که محیط کلاس را طوری ترتیب دهد که یادگیری دانش آموزان را برانگیزد و راهنمایی کند. معلم و کسانی هم که مسئول تهیه و تنظیم برنامه های تحصیلی میباشند باید ماهیت عمل یادگیری و خصایص و نیازمندیهای فعلی و آینده کودکان را کاملاً بشناسند زیرا مواد برنامه - در واقع - وسایل ساختمان زندگی انسان هستند. از طرف دیگر، ما نمی‌توانیم رشد و تکامل کودکان و نوجوانان را بدون بررسی عاداتها، نظریات و رفتارهای مشخص آنان، که همگی نتیجه یادگیری میباشند، مطالعه کنیم یا اوضاعی فراهم آوریم که به پیدایش عادات و گرایشها در کودکان کمک کنند.